

دیروز و فردا

سه گفتار درباره ایران انقلابی

داریوش همایون

Copyright © 1981

حقوق تالیف و ترجمه این کتاب محفوظ و نقل
و ترجمه کلی آن به عنوان و ترتیب بدون اجازه کتبی
ممنوع است.

چاپ اول

تهیه و تولید رایالات متحده امریکا

فهرست

- | | |
|----|--|
| ۵ | پیشگفتار |
| ۷ | کمبودهای استراتئی توسعه ایران
۱۳۳۲—۵۷ |
| ۳۳ | زمینه های انقلاب ایران |
| ۹۵ | نگاهی به گذشته برای ساختن آینده |

پیشگفتار

کتاب حاضراز سه رساله مستقل، امانه چندان بی ارتباط بهم، فراهم آمده است و در طول یک سال، میان ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، نوشته شده است. کتاب، یک سفرنگری است به دیروزنه چندان دور ایران و فردایی که امیداست چندان دور نباشد. بررسی گذشته است برای آنکه نیمه واقعیتها دروغها و کلیشه هامعنی واقعی آن را پوشاندو بی میلی به رویارویی با واقعیات به تکرار اشتباهات نینجامد. اندیشه هایی درباره حال و، بیشتر، آینده است برای آنکه نخستین وظیفه ما اکنون هرچه بیشتر آندیشیدن است.

رساله اول به اشتباهات و کوتاهیهای استراتژی توسعه و پکارنوسازی ایران در بیست و پنج سال آخر دوران پهلوی می پردازد، بانگرشی به دهه های پیش از آن. این بررسی از دیدگیر موفق و دست در کار است که با اینهمه می کوشید خیره کارهای شگرفی که در آن سالهای بیمانند تاریخ ایران انجام گرفت نشود و ضعفهای اساسی را نیز بییند. یک انتقاد از خود است بی آنکه قصد خوارش مردن و انکار کرده های بزرگ در میان باشد. نسل کنونی ایرانیان چه بخواهدند و چه نخواهند و امداد آن دورانندو چه بپذیرند و چه نپذیرند باید به آن در کنار دستاوردهای دیگر هفتادو پنج سال گذشته سر بلند باشند.

این بررسی تندی است فهرست وارکه نیاز به دسترسی به منابع داردتا از صورت نمودار گونه کنونیش بدرآید و تحلیلی در خود موضوع عرضه دارد. تا آنجا که به متوجه کتاب مربوط است — کمک به آغاز بحث جدیترو گستردۀ تری در باره ایران پیش از انقلاب و پس از آن — حتی یک بررسی تندیز به کارخواهد آمد.

رساله دوم که بخش بزرگتر کتاب را فرامی گیرد «چرا» و «چگونه» ای انقلاب اسلامی را پیش چشم دارد. زمینه های تاریخی و فرهنگی انقلاب، تنشیهای میان ناسیونالیسم ایرانی و اسلام، و نظریه حکومت شیعه و قدرت حکومتی، و واپس ماندگی و فraigردنوسازی بخش اول رساله را می پوشاند که شامل طرح یک پژوهش تاریخ فرهنگی نیزه است. در بخش دوم رساله، «چگونه» ای انقلاب بادیدی تحلیلی و نه وقایع نگارانه و بابینشی از درون رویدادها و تقریباً یکسره از دیدگیرانی بررسی می شود و برخلاف پاره ای نظریات به انقلاب به عنوان یک سنته سفارشی پست که از خارج فرستادند گریسته نشده است. اینکه چگونه رژیم ایران مایه های ویرانی را فراهم آورد شرح داده شده است، هر چند نیز بیگانگان نه از نظر دو نیمانده است.

آخر ایران است که بخش بزرگتر خود آگاهی سیاسی ایرانیان نسل کنونی دهد. کوشش شده است دوراز پیشداوری و برکنار از غرضهای سیاسی و سهم شایسته دوره های تاریخی ایران در آن هفتاد و پنج سال شناخته شونه کم - و این شناسایی، زمینه ای برای یک آشتی با تاریخ گردد آشتی معنی دارملی، ونه تنها شعار آن، برسیم.

عناصر زنده و همچنان سودمنداین گذشته مشترک به عنوان ما هم فکری کنونی و برنامه سیاسی آینده بازشناسی شده است و سرفصل برنامه سیاسی برای آغاز بحث سازنده پیشنهاد گردیده است. پژوهشی ام برای ساختن آینده ای آزاد از برخی جنبه های ناپسند تر آن گذشته. تلاش درآوردن بحث سیاسی از حالت مبادله دشnamها؛ و نزدیک کردن آنها ک نزدیکتر از آنند که خود درمی یابند.

بر هر سه رساله یک نگرش اخلاقی سایه انکنده است. سهم در حکومت و سیاست جای برجسته ای در هر سه رساله دارد. زیرا به اعتقاد «پاشنه آشیل» واقعی جامعه ایرانی ناتوانی اخلاقی آن بوده است - ن از زیستن با خود و حکومت برخود.

در این نوشه هرچامیسر بوده از بردن نامه اخودداری شده ام اخیر را در مرحله کنونی بهتر است از جنبه های شخصی هرچه تهی ترکر؛ کسانی در حوادث اشاره یاتا کیدی شده از ناگزیری بوده است و بار عایت روی و انصاف که نویسنده در توان خود داشته است.

منابع کتاب، آنچه در دسترس بوده ذکر شده است و اگر در جاهایی؛ واحوال غیرعادی سه ساله گذشته زندگی نویسنده از دست رفته و اشار نیافته پوزش خواسته می شود.

اگرگاه مطالب بیش از اندازه فشرده می نماید از سرتنگ حوصله گر زمانه تنگ شده است و نشان خود را برهمه جانهاده است.

کمبودهای استراتژی توسعه ایران

۱۳۳۲-۵۷

فکر توسعه و ترقیخواهی در ایران تازه نیست. به عنوان یکی از پرترنگ ترین جامعه‌های جهان سوم یا جنوب یادنیای توسعه نیافته، ایران از نخستین کشورهایی بود که به نوساختن خوداندیشید و در پیکارش با اروپای امپریالیست، ضرورت آموختن و تقلید کردن از آن را دریافت. آنچه به نامهای فرنگی مابقی یاتری یا تجدیدی اغربزدگی یا غربگرانی نامیده شده است بخش اصلی تلاشهای ملت ایران برای دفاع در برابر یک نیروی بسیار برتر فرهنگی و سیاسی و نظامی از سده شانزدهم است.

تلashهای ایرانیان تاده سوم سده بیست از عمق و پا بر جایی بی بهره بود. مفهوم توسعه و ترقیخواهی به ذهن‌های بی‌شمار راه یافته بود و شاه عباس صفوی، عباس میرزا و قاجار و امیر کبیر پیشوایان بزرگ آن بودند؛ ولی تا هنگامی که سردار سپه (بعداً رضاشاه اول) قدرت موثری سیاسی را در ایران، عمال پیش در دست نگرفت از توسعه به معنی یک کوشش پایدار و همه جانبه نمی‌شد در ایران سخن گفت. حتی انقلاب مشروطیت و قانون اساسی آن، که بزرگترین جنبش برای توسعه سیاسی ایران در همه سده‌های گذشته است، بر محدودی داشت زیرا در زمینه‌های حیاتی فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی بازتابی چندان نیافت.

اندیشه توسعه را از این نظر باید اساساً یک پدیده عصر پهلوی دانست که بر پیست ساله برتری رضاشاه اول و بیست و پنج سال اخیر پادشاهی محمدرضاشاه باشد و احساس تعهدی بیمانند حکمرانی باشده است. قضاوت درباره عصر پهلوی از سوی های گوناگون امکان دارد، مهمتر از همه از مقایسه آن با دوره های پیشین و پسین آن. تا همین جایه آسانی می‌توان گفت که در میصدوچنگاه سال گذشته، ایران هیچ دورانی به خوبی عصر پهلوی نداشته است. از آن هنگام که شاه عباس بزرگ پس از مرگ، کشور در خشان خود را به انحطاط ناگزیر می‌ساخته اور و شهایش واگذشت ایران هرگز یک دوران نسبتاً دراز پیش‌رفت و نوسازی را تجربه نکرد.

ایران پیش از رضاشاه اول دوزخی ازوایس ماندگی رو به اتفاقات بود. ایران پس از محمدرضاشاه دوزخی از توحش و واپس واندگی رو به اضمحلال است. جان ایرانی هرگز بالریزش نبوده است ولی پیش از پهلویها هزار هزار به غفلت از دست می‌رفت و پس از پهلویها هزار هزار به جنایت از دست می‌رود. با آنکه در تاریخ سه هزار ساله ایران اصل عموماً بر تباہی جان و عمراندیشه و دارایی ایرانی بوده است، در مقایسه و نسبت، ترازنامه پهلویها از دو یست سیصد ساله هرج و مرچ و نازار می‌پیش از آنها و دو ساله تیره و تار پس از آنها بسی بھتر بوده است.

بررسی دستاوردهای دوران پهلوی بالازم است تتعادل به قضاوت درباره تاریخ اخیر ایران بازآورده شود و احساس دروغین گناه نسل سایی که آن دوران راساختندازمیان برود. چنین بررسیهایی، دست کم از نظر آماری، شده است و از میان رقمهای توافقی از عظمت کارهایی که شد بدمست آورد. ولی این بررسی، هدفی دیگردارد. دستاوردهای شگرف و انکارناپذیر پیش نظر نیست. قصد، یافتن پاسخی برای نتیجه که چرانویدهای درخشنان سالهای اصلاحات و رونق نافرجام شد؟ پس از تجربه سه ساله گذشته باید بیشتر بدنبال آنچه نباید کرد بود. باید از گذشته آنقدر آموخت که نسلهای آینده محکوم به دوباره زیستنش نشوند.

انتقاد از کم و کاستی های ایران، بویژه در بیست و پنج سال آخر سلطنت پهلوی، به قصد محکوم کردن آن نیست. برای آن است که در سهای ضروری گرفته شود. ملت مابهای سنگینی پرداخته است. باید درکینه ای که به جمهوری اسلامی داریم از بدبیریم که انقلاب اسلامی بر زمینه یک سلسله ناکامیهاد ریکارتوسعه ایران روی داد. اگر بتوانیم باید در برابر آنها که از دست داده ایم تجربه ای، دست کم، به کف آوریم. اگر محکوم کردن و نفی دوران پهلوی رشت و سترون است – کاری که پاره ای چپگرا ایان ولی برالهادر پژوهشها خود کرده اند – چشم بستن بر اشتباها و کجرویهای آن دوران نیز ملت را از مزیت تجربه و آزمایش بی بهره خواهد کرد. بویژه که بازسازی ایران پس از غایله انقلاب و جمهوری اسلامی باید بایشترین سرعت و کمترین اشتباه صورت گیرد، زیرا مابه عنوان یک ملت فرصت زیادی برای رسیدن به کاروانی که از مابسیار پیشی گرفته است نداریم. شناختن خطاهای کاستی های آن دوره که با اینهمه عظمتی بیگانه دارد، به مایاری خواهد داد که زمان و پیرو و منابع را در آینده بهتر بکار گیریم.

مقایسه ایران و کشورهای روبه توسعه دیگر بویژه کشورهای صادرکننده نفت در میان آنها، با آنکه می تواند تسلی بخش باشد باید چشم مارا از کارهایی که می توانستیم و ننگردیم برگیرد. در میان کشورهای روبه توسعه بیشتر کاستی هایی که دراستراتژی توسعه ایران بروز کرد، و بدرآزاد آنها، دیده می شود. کشورهای نفت خیز در میان آنها منونه هایی سخت ناموفق تراز ایران عرضه کرده اند – هر چند بسیاری به برکت جمعیت اند که و در امد بسیار از ضربه ناکامی کاسته اند. الجزایر کمتر به فساد آلوده بوده است ولی از عهده کارهای کمتری از ایران برآمده است. دیگر آن تورم و فساد ناکارایی رابه ابعادی که برای مانیز تازگی دارد رسانیده اند.

نفس واپس ماندگی ایجاد می کند که فراگرد توسعه پر اشتباه، پرهزینه و اتلاف آمیز باشد. زیرا واپس ماندگی به معنی پایین بودن سطح انسانی است و باسطح پایین انسانی به بیش از ینهاعملانمی توان رسید. با اینهمه کشورهایی مانند کره جنوبی و تایوان و سنگاپور و سرزمین هنگ کنگ و چند کشور دیگر، در شرایطی دشوار تراز ایران به سطح های بالاتر توسعه و سرعتهای بیشتر شد رسانیده اند. از بسیاری از اشتباها ایران بدروم آنده اند، امکانات محة و دخود را بهتر بکار بردند و بهتر کرده اند.

ایران درمیان کشورهای جهان سوم اگراز بهترین نمونه هاتبوده، با هر مقایسه از نمونه های نسبتاً موفق است. پایان فاجعه آیینه ۲۵۷ ساله ۱۳۳۲—۱۳۴۵ نباید کسی را در باره اصل اندیشه توسعه و تعهد ملی نسبت به آن به تردید اندازد و نباید سهم شکرف پادشاهان پهلوی را در نگهداشتن و ساختن ایران دریکی از حساسترین دوره های تاریخی کوچک سازد.

● ● ●

درمیان کشورهای روبرو توسعه ایران دارای موقعیتی ممتاز بود: یک جمعیت نسبتاً بزرگ که نیروی کار و بازار داخلی پیشرفت را فراهم می آورد؛ منابع شکرف نفت و گاز که نیاز به واردات سوختی را زیمان می برد و منابع سرمایه گذاری را بی دشواری زیاد در دسترس می گذاشت؛ موقعیت جغرافیایی مناسب و راه داشتن به دریا که کار مبادلات بازرگانی را آسان می کرد.

در برابر این مزیتها ایران سهم کامل خود را از عوامل عقب ماندگی داشت: نبود منابع کافی آب، اکثریت بیساد جمعیت، نظام اجتماعی و اداری و فرهنگ سیاسی مانع پیشرفت، و نداشتن زیرساخت مناسب.

موقعیت ژئوپلیتیک (جغرافیا سیاسی) ایران چنان بوده است که تنها در دوره های استثنایی فرصت هایی برای توسعه بدان می داده است. همسایگی باروسیه و نیاز به تراز کردن نفوذ آن با قدرتهای دیگر، ایران را پیوسته دروضع متزلزلی نگه داشته است که آثار آن نه تنها در سیاست های خارجی، بلکه بویژه در سیاست های داخلی زیان آور و موجب ضایع شدن وقت و نیروی کشور و سایش و فراسایش اخلاقی ملت بوده است. در سده نوزدهم از فرصت های گاهگاهی که تعادل نفوذ های دو قدرت بزرگ — انگلیس و روسیه — برای توسعه ایران به دست می داد چندان بهره ای گرفته نشد. در سده بیستم رضا شاه اول در دوده ای که توانست نشان خود را بر جامعه ایرانی بگذارد شاید حداکثر بهره برداری را امکانات بسیار محدود کشور برای توسعه اقتصادی و اجتماعی کرد. اما در دوران محمد رضا شاه — درواقع پس از ۱۳۳۲— ۱۳۴۵ بود که رهبری سیاسی ایران از امکانات نسبتاً بزرگ اقتصادی و اجتماعی و فرصة سیاسی برای دگرگون کردن بنیادهای جامعه ایرانی برخوردار گردید.

در شرایطی که مداخله جویی شوروی دوبار (در سه ۱۳۲۶ و نیز در ۱۳۳۲) توسط ستون پنجم آن حزب توده) شکست خورده بود شوروی آماده بود ایران را به حال خود گذارد، در امدهای روزافزون نفت منابع سرمایه ای در اختیار ایران می گذاشت که در گذشته قابل تصور نبود. دستگاه اداری و تاسیسات زیرساختی که رضا شاه اول برای ایران گذاشته بود می توانست یک حرکت تازه بسوی پیشرفت را آغاز کند.

تجربه های سده پیش از ۱۳۳۲ راهنمای خوبی برای آینده بود. اصلاحات رضا شاهی شش نقص بزرگ را در برخورد خود با مسالمه توسعه آشکار کرده بود.

نخست، محدودیتهای برداشته ای دیوانسالارانه را نشان داده بود. رضا شاه اول صرفابه راههای اداری بسته می کرد و مردم رانه به عنوان عامل توسعه بلکه به عنوان

موضوع توسعه درنظرمی گرفت. درنتیجه اصلاحات نه به ژرفای جامعه می رفت و نه تا آنجاکه می شد گسترش می یافت. محدودیت برداشتهای دیوانسالارانه دریک زمینه دیگر نیز خود را نشان داده بود. قدرت روزافزون سازمانهای دولتی فسادی را در خود پرورش می داد که حتی در حکومت سختگیر رضا شاه اول نیز بسیار قابل ملاحظه بود.

دوم، طرحهای نمایشی و پ्रعظمت و شتاب در رسیدن به کشورهای پیشرفته به هدرفتن منابع انجامیده بود. درحالی که امکانات مالی و انسانی کشورهایی راه حل گام بگام واز کوچک به بزرگ را توصیه می کرد، انجام طرحهای مانند ذوب آهن بیشتر از زی روانی داشت تا اقتصادی. در سالهای آخر رضا شاه اول افزایش تورم خطیرو ریختگی اقتصاد را بطور جدی پیش آورده بود.

سوم، کم توجهی به روستاهاو احصار منابع به پیشرفت شهرها که نشانه نوگرایی و نوسازی شمرده می شد اکثریت بزرگ جمعیت را لفڑا گرد (پرسوه) توسعه برکنار داشت. ازین گذشته از تها بخش اقتصاد که می توانست با مازاد تولید خود منابع لازم را برای صنعتی شدن فراهم آورد — و در حدود خود فراهم آورده بود — غفلت کرد. با این‌همه نباید کوشش‌های نمایانی را که برای افزایش فراورده‌های پربهای کشاورزی مانند پنبه و توتون و چای و ابریشم و چغنبد شد فراموش کرد.

چهارم، رضا شاه اول، که نبودن یک قدرت مرکزی و پامدهای ویرانگر آن را در دوران قاجارهای خوبی شناخته بود، در تلاش خود برای ساختن یک دولت مستقر کزو پرقدرت تهران را به صورت تها مركزی تصمیم گیری درآورد. نتیجه آن مهاجرت از شهرستانهای تهران بود، روندی که خدمت نظام وظیفه آن را شدت بخشید. نخست باز رگانان و پیشه وران و اهل کسب و کار و سپس روستایان و کشاورزان در جستجوی کار و آموزش و بهداشت و درمان و هر چیز دیگر به شهرها، بویژه تهران، سرازیر شدند. فعالیت‌های غیر تولیدی مانند زمین بازی و خانه سازی بورسازانه گسترش یافت و هزینه‌های بالاسری (اووره) اجتماعی از تواناییهای جامعه بالاتر رفت.

پنجم، با آنکه نقش عوامل اجتماعی و فرهنگی در توسعه دورازدهن رضا شاه اول نبود و آزادی زنان و شکستن دیوارهای خرافات مذهبی و جنبش بزرگ، آموزشی را باید از نشانه های آن بشمار آورد، طرح توسعه رضا شاهی دریک زمینه حیاتی کوتاه آمد. اصلاحات ارضی به معنی تغییر روابط مالکیت — که در شرایط ایران اساس هر برنامه توسعه بود — با مخالفت رو بروشد. در واقع ثبت اسناد که از نوازه‌های سودمندان دوران بود زمینداری بزرگ را آسانتر کرد. شاید هم رضا شاه اول حتی اگر می خواست نمی توانست در اوضاع واحوال آن روز به چنین کار بزرگی دست بزند.

ششم، کشور را ملک شخصی فرمانروانگاشتن، که یک سنت باستانی حکومت در ایران است، ادامه یافت به حدی که شاه از هیچ به مقام یکی از بزرگترین زمینداران کشور درآمد. با چنین روحیه و روشی هیچ برنامه نوسازی نمی توانست کامیاب باشد. برخورد ب امالة نوسازی و توسعه از ۱۳۲۲ به بعد کم و بیش در همان خطهای دوران